

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصت و چهارم ۹۸ / ۱۱ / ۱۵

موضوع: بررسی ادله مشروعیت سنت (۱۰) - بررسی «حدیث تفویض»!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقية الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

در قضیه «تبوک» که علی (علیه السلام) در «مدینه» ماندند، اتفاق خاصی هم در «مدینه» افتاد؟ «منافقین» کاری نکردند؟

پاسخ:

نه، هیچ کاری نکردند. وقتی امیرالمؤمنین باشد جرأت می‌کنند؟! بنا بود کاری بکنند، ولی وقتی دیدند امیرالمؤمنین هست، همه به لانه‌هایشان رفتند و مخفی شدند. بعد شروع کردند به امیرالمؤمنین طعنه زدن. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، پیغمبر هم فرمود:

«وأنت خلیفتی فی کلّ مؤمن من بعدی»

السنة، اسم المؤلف: عمرو بن أبي عاصم الضحاك الشيباني، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت -

۱۴۰۰، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد ناصر الدين الألباني؛ ج ۲، ص ۵۶۵، ح ۱۱۸۸

پرسش:

الان که در ایام الله «دهه فجر» هستیم، حضرتعالی خاطره‌ای و تجربه و نکته‌ای است بیان کنید ممنون می‌شویم.

پاسخ:

در «قم» هفت هشت ماه قبل از انقلاب، «کلانتری»ها و «دادگستری»ها تقریباً تعطیل بود، همه دست آقایان بود و ما هم در خدمت حاج آقای «یزدی» بودیم. عمده مسئولیت در «قم» با بنده بود. امام که فرمود از «پادگان‌ها» فرار کنید مسئول جذب افسران فراری هم من بودم.

یک روزی شاید یک ماه قبل از پیروزی بود، تابستان گرمی هم بود، ساعت یک و نیم درب خانه ما را زدند، دیدم آقای «یزدی» خودش آمده! گفت: "حاج آقای «قزوینی»! دو تا افسر از «پادگان» فرار کردند آمدند و یک ماشین پر اسلحه و دو تا بی‌سیم آوردند. ما می‌توانیم با این بی‌سیم‌ها با «آمریکا» صحبت کنیم." همچنین تعبیری داشت!

گفت: این‌ها را من می‌خواهم به خودتان بسپارم. این‌ها با آن یکی‌ها فرق دارند. ما هم این دو تا افسر را در زیر زمین خانه‌مان از این‌ها محافظت کردیم. چون اگر رژیم می‌فهمید این‌ها را تکه تکه می‌کرد، بعضی وقت‌ها می‌خواستند به حرم بروند با لباس زنانه این‌ها را ما به حرم می‌بردیم و پوشه می‌زدند!!

امام که در منزل آقای «یزدی» ساکن شد، یک شب تقریباً ساعت ۱۰ شب بود آقای «یزدی» از «تهران»، «مدرسه رفاه» که امام مستقر بود زنگ زد و در رابطه با «همافر»ها که خدمت امام رفته بودند گفت: از «اصفهان» یک تعدادی چماق به دست را برای سرکوب «همافر»ها به «تهران» می‌آورند؛ بنا است این‌ها از «قم» رد بشوند، شما ببینید چه کار می‌کنید؟

آن زمان پسر آقای «مشکینی» که با «منافقین» اعدام شد، مسئول خرید سلاح بود. پول را ما می‌دادیم یعنی آقای «یزدی» در اختیار ما قرار می‌داد. ایشان هم از «شوروی» سلاح می‌خرید و می‌آورد و ما هم در میان انقلابیون توزیع می‌کردیم که امام فرموده بود مسلح باشند که اگر در قیام مسلحانه نیاز شد ما استفاده کنیم.

ما همه بچه‌ها را جمع کردیم؛ آن زمان آقای «بلند نظر» مسئول ساختن بمب‌های دستی بود، یک «حاج محسن» نامی داشتیم، ایشان چند سال قبل که از «مشهد» به طرف «قم» می‌آمدند، نزدیک «قم» ماشینشان آتش گرفت و دو سه تا برادر بودند که بندگان خدا همه سوختند و مرحوم شدند. این بزرگوار، می‌داد سه راهی درست می‌کردند و در آن‌ها حدود ده دوازده کیلو مواد می‌ریختند.

ما همه این‌ها را جمع کردیم و از همان بدو ورود «قم» تا خروج، همه پشت بام‌ها را مجهز کردیم. آن زمان خواب نداشتیم، نیم ساعت، یک ساعتی می‌خوابیدیم. عشق انقلاب و امام خواب از سر ما پرانده بود، آقای «یزدی» ساعت یک، یک و نیم بود زنگ زد گفت: چه کار کردید؟ گفتم: آقای «یزدی» اگر پنجاه هزار نیرو هم بخواهد وارد «قم» بشود، یک نفر سالم از «قم» بیرون نمی‌رود.

احتمالاً چماق به دست‌ها متوجه شده بودند لذا از طریق «ساوه» به سمت «تهران» رفته بودند؛ بعد جالب این است روز ۲۲ بهمن ساعت پنج بعد از ظهر بود، آقای «یزدی» زنگ زد گفت: آقای «قزوینی» رژیم ساقط شد. سریع کلانتری‌ها را خلع سلاح کنید که اسلحه‌ها را نبرند. ما اولین کلانتری که رفتیم «کلانتری ۱ چهار راه بیمارستان» بود.

ما رفتیم آن‌جا، یک سرگردی به نام «سرگرد فاضلی» بود که چند سال هم به زندان محکوم شد. رفتم گفتم: سرگرد! رژیم ساقط شد. لطف کنید اسلحه‌ها را تحویل بدهید.

خواست تلفن بزند، من اسلحه را برداشتم - اسلحه «روسی» بود، ده دوازده تا تیر می‌خورد و لوله‌ای تقریباً ده پانزده سانتی داشت. معمولاً با اسلحه که شلیک می‌کنی اسلحه تکان می‌خورد ولی آن اسلحه‌ها تکان هم

نمی‌خورد - اسلحه را به طرفش گرفتم، به پت و پت افتاد و گفت: کلید اسلحه خانه را بدهید به آقای قزوینی.
کلید را به من داد و من به «بلند نظر» زنگ زدم.

آقایان در منزل آقای «پسندیده» بودند. این‌ها چند تا گونی آوردند و همه اسلحه‌ها را در گونی ریختیم و به منزل آقای «پسندیده» بردند. شب بود گفتند این‌ها ریختند می‌خواهند «شهربانی باجک» را خلع سلاح کنند. ما رفتیم دیدیم جمعیت انبوهی آن‌جا جمع شدند. ما را بالای نرده‌ها بردند، ما یک مقداری صحبت کردیم و همه متفرق شدند.

رفتم داخل، اگر اشتباه نکنم سرهنگ «شهرستانی» بود. به اتاقش رفتم دیدم خیلی بنده خدا حالش خراب است. گفت: اگر من الان بیرون بروم مردم من را می‌کشند اگر اجازه بدهید یک شب مهمان شما باشم تا فردا ببینم چه می‌شود؟

آن‌جا بودیم و کل اسلحه‌ها را هم تحویل گرفتیم. آقای «موسوی تبریزی» داماد آقای «نوری» تقریباً ساعت یک آمد گفت چه خبر است؟ گفتم الحمد لله هیچ خبری نیست و فعلاً مشکلی نداریم.

ما در سال ۵۴ که در مدرسه فیضیه بودیم، یک کسی به اسم «محمدی» که یک لکه سیاهی روی دماغش داشت، آن‌جا می‌آمد هر چه از دهانش در می‌آمد فحش ناموسی به امام می‌داد. یک دفعه طلبه‌ها در حجره‌های بالا جمع شدند و با مهر به این‌ها زدند و سر و کله‌شان را شکستند.

سال ۵۴ ما را در «رامسر» دستگیر کردند؛ چون ما با خانواده برای تبلیغ رفته بودیم، خانواده ما سرگردان در خیابان‌ها بودند و ما را هم تحویل «ساواک نوشهر» دادند.

از آن‌جا هم تماس گرفتند و هر چه ما در منزل داشتیم غارت کرده بودند، چیزی نگذاشتند بماند. آن داستان خیلی مفصلی دارد. این «محمدی» چند بار ما را به «ساواک» که در «خیابان ایستگاه» بود احضار کرد. یک

دفعه من رفتم دیدم آقای «سبحانی» را آن جا آورده بودند. ایشان هم آن سال ماه رمضان «مهدیه تهران» منبر می‌رفت؛ دیدم بنده خیلی مضطرب است. این‌ها دین و ایمان نداشتند و فحش‌های رکیک و ناموسی می‌دادند.

بعد از انقلاب بود، دور و بر ساعت یک، یک و نیم بود دیدم «محمدی» پیام داده که آقای «قزوینی» با شما کار دارم، ما رفتیم دیدیم همان سلولی که ما را حبس کرده بودند، همان جا هم ایشان را حبس کردند؛ از پنجره سلول می‌گفت: آقای «قزوینی» خدا می‌داند من آدم نکشتم. پسر من در «نوفل لوشاتو» خدمت امام بود. یک عکسی به من نشان داد گفت این پسر من است که به «فرانسه» رفت خدمت امام. البته آن زمان «آیت‌الله خمینی» می‌گفتند!

گفتم: آقای «محمدی» اگر آدم نکشتی کسی کار به کارت ندارد. بعد آقای «بلند نظر» و دوستان دیگر، این‌ها را بیرون شهر منتقل کرده بودند و پشت «کوه خضر» مستقر کرده بودند. وقتی این‌ها تشنه‌شان شده بود، این آقایان خیلی عکس العمل زشتی داشتند؛ یعنی به جای آب به این‌ها «ادرار» داده بودند!!

وقتی آقای «یزدی» شنید، عصبانی شد و به همه این‌ها گفت شما از «کمیته» بیرون بروید؛ بعد از آن بود که «کمیته» سر و سامان گرفت و همه را به زندان «ساواک» روبروی «راه آهن» بردند. الان نمی‌دانم آن‌جا چه است؟ یک ساختمان خیلی بزرگی بود که زندانی‌ها را آن‌جا بردند.

محاکمه این‌ها هم عمدتاً به عهده آقای «یزدی» بود. «محمدی» را داشتند محاکمه می‌کردند به من تلفن کردند که شما شاکی نیستی؟ گفتم نه. این‌ها کارهایی انجام دادند، به هر حال ورق برگشته و این‌ها از عزت بالا به ذلت آمدند. ما نسبت به خودمان به این‌ها شاکی نیستیم.

آقای «یزدی»، «محمدی» را ظاهراً به ۸ سال زندان محکوم کرده بود. آقای «محمدی»، «فاضلی» و بقیه، بعد از مدتی عفو خوردند و همه فرار کردند و به خارج رفتند. این‌ها بخشی از خاطراتی بود که ما در اول انقلاب داشتیم، البته من خاطرات زیادی دارم.

پرسش:

برای اینکه یک یادی از شهدا هم بشود، فرزند مرحوم آیت‌الله «خزعلی» که در همین قم و اطراف پل آهنچی به شهادت رسیدند، اگر کوتاه راجع به شهادت فرزند ایشان صحبت کنید ممنون می‌شویم.

پاسخ:

روز ۱۹ دی قیام اصلی مردم «قم» بود. ما اتفاقاً آن روز خانه‌مان بنائی داشتیم. نزدیک ساعت ۴-۵ بعد از ظهر بود، دیدیم صدای تیر اندازی می‌آید. اول تصور کردیم که تیر اندازی هوایی است. وقتی غروب خواستیم بباییم حرم، گفتند فعلاً حرم نروید حکومت نظامی است. یکی از افرادی که آن‌ها در «پل آهنچی» شهید کرده بودند پسر آقای «خزعلی» بود.

خود حاج آقای «خزعلی» هم تقریباً فراری بود، ایشان چند تا منبری که رفته بود چند بار گرفتند و به زندان انداختند. ایشان در منزل اولین فرماندار قم بعد از انقلاب، مخفی بود؛ ولی برای تشیع جنازه پسرش آمد، کفن را کنار زد و تبریک گفت، بدون این‌که اصلاً کوچک‌ترین احساس ناراحتی و یا گریه‌ای بکند. ایشان را از لای جمعیت بیرون کردند و دوباره به مخفیگاهش رفت.

تا ۲۲ بهمن یک تعدادی بودند که به صورت مخفی زندگی می‌کردند. آقای «ربانی شیرازی» با آقای «باریک‌بین»، «امام جمعه قزوین» به «سردشت» تبعید بودند. آقای «نوری» با آقای «فهمیم کرمانی» در «سقز» بودند و آقای «پسنزیده» نیز به «خمین» تبعید بود.

یک روزی آقای «یزدی» من را خواست گفت: امام یک پیامی داده، شما این پیام را برای آقای «پسنزیده» در «خمین» ببرید و هم برای آقای «ربانی شیرازی» در «سردشت» ببرید.

ما از این جا رفتیم «خمین» خدمت ایشان و مطالبی را گفتیم؛ «سید حسین» پسر حاج آقا «مصطفی»، من را در منزل امام دید، شروع کرد پشت سر امام حرف‌های خیلی رکیک و درشت زد.

اصلا من جا خوردم گفتم: «سید حسین» شما باید ما را تشویق بکنید، گفت: پدرم برای اداره خانه‌اش عاجز است الان می‌خواهد کشور را اداره کند!! من خیلی از این حرف متأثر شدم!

ما از آن جا به «سقز» خدمت آقای «نوری» و آقای «فهمیم» رسیدیم. دو تا ماشین بودیم به «سردشت» رفتیم و سپس به «بوکان» رفتیم. آقای «خلخالی» هم آن جا بود. همان شب پیش آقای «خلخالی» ماندیم. دیدیم ایشان در قنوت نماز به فارسی می‌گفت: خدایا «آمریکا» و «اسرائیل» را ذلیل کن! بی‌حال‌ترین نمازی که در عمرم خوانده بودم آن جا خواندم!!

صبح که حرکت کردیم یکی از ماشین‌های مان را «ساواک» گرفت، ما «سردشت» خدمت حاج آقای «باریک‌بین» رفتیم، پیامی که بود خدمت آقای «ربانی شیرازی» دادیم، صبحانه را خوردیم. آقای «باریک‌بین» به من گفت: آقای «قزوینی» سریع حرکت کنید و این جا نمانید عذرخواهی هم کرد که مهمان هستید و... ولی هوا خیلی پس است.

ما سریع از آن جا حرکت کردیم تا غروب خودمان را به «قم» رساندیم. این‌ها دوران‌های عجیبی بود که آدم خسته نمی‌شد. من خودم رانندگی می‌کردم، بعضی وقت دو سه روز یکسره پشت فرمان بودم، گاهاً نیم ساعتی کنار جاده استراحت می‌کردم و حرکت می‌کردم. اصلا آدم احساس خستگی نمی‌کرد.

آغاز بحث...

بحث ما در رابطه با آیه:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ)

آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)

سوره حشر (۵۹): آیه ۷

بود. در رابطه با آیه:

(وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)

و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد!

سوره بقره (۲): آیه ۱۲۹

عرض کردم ما روایتی پیدا نکردیم. دیروز دوستان یک روایتی را گفتند من هم تعجب کردم چطور شد که دوستان روایتی پیدا کردند ولی ما نتوانستیم پیدا کنیم. بعد دیدم نه این روایت از معصومین نیست، از «ابن عباس» است. مربوط به مناظره‌ای که بین «معاویه» و «ابن عباس» صورت می‌گیرد است. ما نه در آیه:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ)

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید!

سوره نجم (۵۳): آیه ۳

روایت پیدا کردیم. و نه در آیه (وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)

این البته مشکل نیست. بعضی وقت‌ها آدم می‌گردد و توجه ندارد، ما با نرم افزارها و اینترنت جستجو می‌کنیم و دیگر حوصله کتاب گشتن نداریم، دوستان اگر بتوانند نسبت به: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) و (وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)؛ که مراد از «حکمت» سنت باشد و روایت از معصوم داشته باشیم خیلی خوب است.

در مورد (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ)؛ هم روایت از معصوم باشد خیلی خوب است. همان‌طور ما که در: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ)؛ روایات متعدد از معصومین داریم که (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ)؛ این مربوط به سنت است. ما چند تا روایت صحیحی خواندیم، به «صحیحہ زرارہ» رسیدیم، باز هم از امام صادق و امام باقر (سلام الله علیهما)

پرسش:

آیه (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ)؛ با توجه به ظاهر و صراحتش، آیا نیاز به روایت دارد؟

پاسخ:

مگر (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ)؛ روشن نیست؟ الان خیلی از این آقایان می‌گویند: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ)؛ کلا مربوط به قرآن است. قرآنیون همه می‌گویند این مربوط به قرآن است و ربطی به سنت ندارد!! اما وقتی روایتی از معصوم باشد، مخصوصا اگر متعدد هم باشد، مثل همین آیه مورد بحث ما که ده پانزده تا روایت در این موضوع است؛ این ده پانزده تا روایت نشان می‌دهد بر این که معصومین نسبت به این آیه عنایت ویژه‌ای داشتند.

البته عرض کردم ما پیدا نکردیم؛ ولی اگر ما از معصوم روایت داشته باشیم، هرچه آیه واضح هم باشد ولو یک روایت هم از معصومین باشد، خودش مؤید این برداشت است.

«صحیحہ زرارہ» از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل می‌کند که فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيَّهِ أَمْرَ خَلْقِهِ»

باز همان تعبیری است که دیروز عرض کردم:

«لِيُنْظَرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ ثُمَّ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ (مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)»

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم؛ نویسنده: صفار، محمد بن حسن، مصحح: کوچه

باغی، محسن بن عباسعلی، ناشر: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۷

روایت بعدی «صحيحه اسحاق ابن عمار» از امام صادق (سلام الله عليه) است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَدَبَ نَبِيِّهِ فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى مَا أَرَادَ»

وقتی تأدیب نبی مکرم به حد اعلی رسید:

«قَالَ لَهُ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ فَمَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ فَقَالَ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»

در آن جا «فَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيِّهِ أَمْرَ خَلْقِهِ» بود این جا: «فَفَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ» دارد. بعد يك توضیحی در این جا داده است:

«وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَ لَمْ يَفْسِمَ لِلْجَدِّ شَيْئًا»

خداوند واجبات را بیان کرد ولی برای جد در قرآن چیزی فرض نکرده است.

«وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَطْعَمَهُ السُّدُسَ فَأَجَازَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَهُ ذَلِكَ»

خدای عالم هم این سهمی که پیامبر برای جد و جده قرار داد اجازه داد و تثبیت کرد.

«وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی

اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الكتب الاسلامیة، ج ۱، ص ۲۶۷، بَابُ التَّفْوِیْضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ إِلَى

الْأَيْمَةِ فِي أَمْرِ الدِّينِ، ح ۶

«صحيحه» بعدی از «محمد ابن حسن میثمی» باز از امام صادق (سلام الله علیه) است:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ»

نبی مکرم را تأدیب و راهنمایی کرد تا آنجایی که رسول اکرم به آن مرحله‌ای که خدا می‌خواست رسید.

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی

اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۶۸، بَابُ التَّفْوِيضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ إِلَى

الْأئِمَّةِ فِي أَمْرِ الدِّينِ، ج ۹

دوستان عزیز ببینید در رابطه با رسول اکرم دارد که: «أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ تَأْدِيْبَهُ»، «أَدَّبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ»؛ شما

این را با دیگر انبیاء مقایسه کنید، مثلاً حضرت عیسی (علی نبینا و اله و علیه السلام) در اول بچگی‌اش

می‌گوید:

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»

(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داد؛ و مرا

پیامبر قرار داده است!

سوره مریم (۱۹): آیه ۳۰

ولی رسول اکرم باید تا چهل سالگی با آن برنامه‌ها و ریاضت‌ها و عبادت‌ها و... به یک مقامی برسد؛ چون رسول

اکرم اولاً دینش، دین جهانی است و دینی است که تا ابد هم بنا است بماند، و مشکلاتی که در مسیر نبی مکرم

است، در مسیر هیچ یک از انبیاء از آدم تا حضرت عیسی نبود. فرمود:

«مَا أُوْذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوْذِيَْتُ»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۳۹، ص ۵۶

من قبلاً هم عرض کردم، یکی از کوتاهی های ما این است که مصائب نبی مکرم را برای مردم مطرح نمی کنیم. یا خودمان هم آگاهی نداریم. مصیبت هایی که رسول اکرم، مخصوصاً در مکه کشید، بعد در مدینه از دست منافقین کشید، اگر نگوئیم بیش از مصائب امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بود، کمتر نبود! قرآن به صراحت می گوید:

(وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ)

ما می دانیم سینه تو از آنچه آنها می گویند تنگ می شود (و تو را سخت ناراحت می کنند)

سوره حجر (۱۵): آیه ۹۷

این: «قَوْمَهُ عَلَى مَا آزَادَ» این استقامتی که در رسول اکرم در این مسیر بوده، بعضی وقتها انسان فکر می کند، برای هیچ کدام از انبیاء، نه این مشکلات بوده و نه این استقامت بوده!

شما ببینید حضرت نوح درست است مشکلات دید ولی در آخر نفرین می کند. حضرت موسی نفرین می کند. اما رسول اکرم با آن همه اذیتها و آن همه شکنجهها در «جنگ احد» می گوید:

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)؛ نویسنده: طبرسی، فضل بن حسن، تاریخ وفات مؤلف: ۵۴۸ ق؛

محقق / مصحح: ندارد، ناشر: اسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ ق، نوبت چاپ: سوم؛ ص ۸۳

این قضیه نشانگر این است که: «ادب رسوله حتی قومه»؛ یعنی پیامبر به يك مرحله ای رسیده که برای کفار حربی هم از خدای عالم طلب هدایت می کند.

پرسش:

این: «أَدَّبَ رَسُولُهُ حَتَّى قَوْمَهُ»؛ به عوالم قبل بر نمی‌گردد؟

پاسخ:

نه، «أَدَّبَ رَسُولُهُ حَتَّى قَوْمَهُ»؛ برای این دنیاست. درباره عوالم قبل که دارد:

«خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُخَدِّقِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَدْنَى اللَّهِ»

من لا يحضره الفقيه؛ نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۲، ص ۶۱۳

«بیوت» همین جسم این‌ها است. این‌ها همه مال این‌جا است. می فرماید:

«ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ»

«فوض الیه» بعد از رسیدن به چهل سالگی است.

در هر صورت... بعد فرمود:

«مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»

بعد این روایت يك تکه‌ای دارد که آن روایت‌های قبلی نداشت. می فرماید:

«فَمَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا»

هرچه که خدای عالم به رسولش تفویض فرموده بود به ما هم تفویض کرد!

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۱، ص ۲۶۸، بَابُ التَّفْوِيضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ إِلَى الْأَئِمَّةِ فِي أَمْرِ الدِّينِ، ح ۹

«مجلسی اول» در «روضه المتقین» جلد ۱۲ صفحه ۲۰۶ این روایت را می آورد و می گوید:

«وفي الصحيح»

روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القديمة)؛ مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی، محقق / مصحح: موسوی کرمانی، حسین و اشتهاوردی علی پناه، ناشر: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ج ۱۲، ص ۲۰۶

روایت بعدی «صحيح فضيل ابن يسار» است. این دیگر خیلی مفصل است؛ یعنی مفصل ترین روایت تفویض این است. این را مرحوم «کلینی» دارد. بزرگان ما مانند: «صاحب جواهر» می گوید:

«صحيحة الفضيل»

«روضه المتقین» می گوید:

«ما رواه كليني في الصحيح»

روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القديمة)؛ مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی، محقق / مصحح: موسوی کرمانی، حسین و اشتهاوردی علی پناه، ناشر: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ج ۲، ص ۲۰

در کتاب «مرأة العقول» جلد ۳ صفحه ۱۰۵ واژه «حسن» دارد به اعتبار «ابراهیم ابن هاشم» پدر «علی ابن ابراهیم».

از «ابن ابی عمیر»، از «عمر ابن اذینه»، از «فضیل ابن یسار»، «فضیل ابن یسار» از اصحاب خاص امام باقر بوده است. می‌گویند ایشان از اوتاد بوده و دارای چشم برزخی بوده و خیلی از مسائل از ایشان نقل می‌کنند.

حتی راوی می‌گوید من در حال غسل «فضیل» بودم قسمت راست بدنش را غسل دادم خود جسد به طرف چپ برگشت. بعد می‌گوید این پارچه‌ای که به عنوان ساتر روی عورتینش انداخته بودیم، يك لحظه این پارچه کنار رفت، دیدم «فضیل» با دستش پارچه را روی عورتینش کشید که دیده نشود!

این «فضیل ابن یسار» يك دنیایی داشت، شرح حالش را هم دوستان مطالعه کنند خیلی خوب است.

ایشان می‌گویند از امام صادق شنیدم که برای بعضی از اصحاب «قیس ماصر» که ایشان از اصحاب امام سجاد است و خودش قهرمان علم کلام است و شاگرد امام سجاد در علم کلام بوده است.

در آن قضایای «یونس بن یعقوب» در کتاب «کافی» جلد ۱، «کتاب الحجّة باب الاضطرار الی الحجّة» دارد که بنده خدایی از «شام» برای مناظره آمده بود، امام صادق به «یونس بن یعقوب» گفت: «یونس» پاشو برو این طرف و آن طرف از بچه‌های ما که علم کلام بلدند این‌جا بیاور.

می‌گویند رفته‌ام چند نفری را آوردم «عمران بن اعین» را پیدا کردم، «قیس ماصر» را هم آوردم؛

«وَأَدْخَلْتُ قَيْسَ بْنَ الْمَاصِرِ وَ كَانَ عِنْدِي أَحْسَنُهُمْ كَلَاماً وَ كَانَ قَدْ تَعَلَّمَ الْكَلَامَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی

اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۱، ص ۱۷۱، کِتَابُ الْحُجَّةِ، بَابُ الْإِضْطِرَارِ إِلَى الْحُجَّةِ؛

با این تعبیر می آورد!

در هر صورت می گوید امام برای بعضی از اصحاب «قیس ماصر» و شاگردان «قیس ماصر» داشت نقل می کرد، فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ
أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لَيْسُوَسَ عِبَادَهُ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی
اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج ۱، ص ۲۶۶، بَابُ التَّفْوِيضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ إِلَى
الْأُمَّةِ فِي أَمْرِ الدِّينِ، ح ۴

این روایت، هم بحث مشروعیت سنت را تثبیت می کند و هم این که بحث امر سیاسی نبی مکرم که بعضی از
دوستان می گویند پیغمبر امر سیاسی خودش را از مردم گرفته و مشروعیت سیاسی پیغمبر، مشروعیت
مردمی است نه مشروعیتش الهی، این را هم رد می کند.

ما روایات متعدد داریم یکی دو تا هم نیست، چند تا روایت صحیح داریم که واژه «لَيْسُوَسَ عِبَادَهُ» آمده است.
یعنی سیاست عباد را به او واگذار کرد.

این که آقای عابدینی می گوید پیغمبر مسائل سیاسی و حکومت داریش را از مردم گرفته، این یک حرف بی خود
و هرزه ای بیش نیست و دلیلی هم برای این ادعایشان ندارند.

من به آقای «عابدینی» گفتم: چه دلیلی شما دارید که پیغمبر بحث حکومتی اش را از مردم گرفته؟ گفت:
"پیغمبر با مردم مشورت کرده، در «جنگ بدر» و «جنگ احد» مشورت می کرده، این معلوم است که خلافت و
سیاست را از مردم گرفته و مردم انتخاب کردند که دارد با مردم مشورت می کند."

گفتم: در خیلی از موارد بود پیغمبر مشورت کرد و خلافتش را انجام داد و قرآن هم می‌گوید:

وَسَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن!

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۹

می‌گوید: «فَإِذَا عَزَمْتَ» نمی‌گوید «فَإِذَا عَزَمُوا». گفتم: به قول شماها می‌گویید ابوبکر و عمر هم با امیرالمؤمنین مشورت می‌کردند؛ پس ابوبکر و عمر هم آمدند مشروعیت خلافت‌شان را از علی گرفتند؟ هیچ جوابی نداشت بگوید.

در هر صورت درباره کلمه «لَيْسُوسَ عِبَادَه» مرحوم «مجلسی» در «مرآة العقول» می‌گوید:

« قال الجوهری: سست الرعية سياسة، و سوس الرجل أمور الناس علی ما لم یسم فاعله إذا ملک أمرهم»

مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، تاریخ وفات مؤلف: ۱۱۱۰ ق؛ محقق / مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۴ ق،

نوبت چاپ: دوم؛ ج ۳، ص ۱۵۰

کلمه «یسوس» یعنی تدبیر امور!

«فقال عز وجل: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)»

تا آن جایی که می گوید:

«وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ مُسَدِّدًا مُؤَفَّقًا مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ لَا يَزِلُّ وَ لَا يُخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ

الْخَلْقُ»

باز هم در اینجا می گوید: قسمتی که پیغمبر در امر سیاست مردم داشت، در امر حکومتی هم هیچ گونه لغزش و خطائی نداشت.

این که بعضی از آقایان سنی ها و «وهابی»ها تعبیر می آورند که پیغمبر فقط در بخش اخذ وحی معصوم بوده، نه در غیر، این در حقیقت رد تمامی این ها است. معلوم است آن زمان هم از این حرف های بی اساس بوده که ائمه (علیهم السلام) با این واژه که «يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقُ» تعبیر دارند.

در «زیارت جامعه کبیره» هم تعبیر «وساسة العباد» است. اگر اشتباه نکنم اولین سخنرانی که ابوبکر داشت گفت: "شما خلافت را به عهده من گذاشتید و تصور می کنید که من از عهده آن بر می آیم؟ پیغمبر، نبی بوده و مؤید به وحی بوده و اشتباه نمی کرده؛ ولی من نه، من اشتباه می کنم و به غضب می آیم"

«فإذا غضبت فاجتنبوني لا أوتر في اشعاركم ولا أبشاركم»

وقتی غضبناک شدم از من دور شوید تا با ناخن هایم صورت شما را خراش ندهم و موهای شما را هم نکشم.

المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي -

بيروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ۱۱، ص ۳۳۶

به قول «ابن تیمیه» می‌گوید: "این از فضائل ابوبکر است که می‌گوید وقتی عصبانی شدم از من دور شوید تا جنگ به صورت تان نیندازم، و موهایتان را نکنم." من نمی‌دانم قضیه کندن مو، این چه فضیلتی است؟ از او سوال می‌کنند که ابوبکر و عمر شجاعت نداشتند و این‌ها در هیچ جنگی کاری نکردند.

«ابن تیمیه» می‌گوید: "شما خبر ندارید و بی‌سواد هستید، شجاعت دو قسم است یک شجاعتی است که می‌روند با شمشیر در میدان می‌جنگند. یک شجاعت هم این است که می‌روند شب برای پیروزی رزمنده‌ها دعا می‌کنند! اگر علی در میدان پیروز می‌شد به برکت دعای ابوبکر و عمر بوده!!" به قولی حرف مفت است و دارند می‌زنند.

ما از آن‌ها گلایه نداریم. از کوزه همان برون تراود که در اوست؛ ولی این‌که یک سری افراد نادان و بی‌ارزش می‌آیند حرف‌های این‌ها را قبول می‌کنند، آدم معطل می‌ماند!

دو سه روز قبل آقای «شریفی» با «سجودی» مناظره داشت. بد نیست دوستان اگر گوش کنند، مناظره خیلی قشنگ و زیبایی بود. آقای «شریفی» بعضی از روایت‌ها را از کتب اهل سنت آورد. «سجودی» گفت: این روایت‌ها مورد قبول نیست.

«شریفی» گفت: «صالحی شامی» می‌گوید صحیح است. سجودی گفت: «صالحی شامی» خر و الاغ است!! هر کدام را می‌آورد می‌گفت این الاغ بوده و این هم يك خری بیشتر نیست. آقای شریفی در ادامه روایتی از «صالحی بخاری» می‌آورد و می‌گوید از «بخاری» است آقای «سجودی» مواظب باش نگویی «بخاری» خر بوده!!

بعد يك مطلب از «عبدالحمید» می‌آورد می‌گوید نگویی «عبدالحمید» خر است، توهین نکنی! آخرش هم سجودی می‌گوید: «عبدالحمید» که این را گفته، این فاسق است.

آدم نمی‌داند این‌ها دنبال چه هستند؟ با عقل و وجدانی که خدای عالم به این‌ها داده؛ یعنی حتی عاقل نه، اگر دیوانه‌ای در دیوانه خانه این مناظره را ببیند، تشخیص می‌دهد حق چه کسی است و باطل چه کسی است؟ «سجودی» به عنوان لیدر «وهابیت» است و برایش خیلی تره خرد می‌کنند و به عنوان این‌که یک مستبصر هم بوده است، مطرح است!

شاید بیش از ۱۳-۱۴ سال است که ایشان در شبکه‌های ماهواره ای، از «وهابیت» دارد دفاع می‌کند. به هر کدام از علمایش می‌رسد وقتی می‌بیند بر خلاف نظرش است می‌گوید این الاغ و خر بوده و حرف خر برای ما حجت نیست!!

«صالحی شامی» از علمای بزرگ اهل سنت است و از او تعبیری به «الامام، العلامة، فقیه» دارند تعبیر خیلی بزرگ و درستی درباره‌اش دارند.

در هر صورت ... در ادامه می‌فرماید:

«ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الصَّلَاةَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ»

معلوم می‌شود نماز در ابتدا ده رکعت بیشتر نبوده.

«فَأَضَافَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى الرَّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَإِلَى الْمَغْرِبِ رَكْعَةً فَصَارَتْ عَدِيلَ الْفَرِيضَةِ»

«ما فرض الرسول» در حقیقت همتای با «ما فرض الله» شده؛ با این تفاوت - شاید برداشت من است - «ما فرض الله» ده رکعت شده و «ما فرض النبی» هفت رکعت شده؛ برای این‌که یک مقدار به قول «ابن تیمیه» می‌گوید اگر خدا روی عرش می‌نشیند از هر طرف یک وجب بدن خدا بیرون است اگر بیرون نباشد ما تشخیص نمی‌دهیم خدا عظمت دارد!! بر این مبنا هم شاید رسول اکرم هم خواسته هفت رکعت «ما فرض النبی» باشد تا عظمت خدا روشن بشود

«لَا يَجُوزُ تَرْكُهُنَّ إِلَّا فِي سَفَرٍ وَ أَفْرَدَ الرُّكْعَةَ فِي الْمَغْرِبِ فَتَرَكَهَا قَائِمَةً فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ»

چون «ما فرض النبي» هفت رکعت است، این یک رکعتی هم که به نماز مغرب اضافه شده، حضرت فرموده که این یک رکعت در سفر و حضر باشد.

«فَأَجَّازَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ فَصَارَتِ الْفَرِيضَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً ثُمَّ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ص النَّوَافِلَ أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ رَكْعَةً مِثْلِي الْفَرِيضَةَ فَأَجَّازَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذَلِكَ وَ الْفَرِيضَةُ وَ النَّافِلَةُ إِخْدَى وَ خَمْسُونَ رَكْعَةً مِنْهَا رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ جَالِسًا تُعَدُّ بِرَكْعَةٍ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۶۶، بَابُ التَّفْوِيضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ فِي أَمْرِ الدِّينِ، ح ۴

«جَالِسًا تُعَدُّ بِرَكْعَةٍ»، همان «نماز وتیره» است که بعد از عشاء است. جالب هم است هر کدام از این نوافل یک وقت خاصی دارد که اگر از آن وقت بگذرد دیگر نمی‌شود خواند. مثلاً «نافله ظهر» اول اذان ظهر است تا به اندازه نیم ساعت می‌توانید بخوانید. نیم ساعت که بگذرد، یعنی اگر سایه شاخص، به اندازه خود شاخص بشود، دیگر «نافله ظهر» نمی‌شود خواند.

«نافله صبح» یک وقتی است که هوا تاریک است، هوا روشن شد دیگر نافله صبح نمی‌شود خواند؛ ولی نافله عشاء، شما اگر ده دقیقه مانده به نیمه شب نماز عشاء بخوانید نافله عشاء هم با آن است؛ و لذا معمولاً توصیه می‌کنند اگر نوافل دیگری را نمی‌خوانید نافله عشاء را حتماً بخوانید.

پرسش:

نماز شب هم همین‌طور است؟

پاسخ:

نماز شب دنیای دیگری دارد. نماز شب تنها نماز مستحبی است که قضا دارد. من ندیدم غیر از نافله شب، هیچ نماز مستحبی قضا داشته باشد. البته قضایش را هم ظاهراً می‌گویند ۲۴ ساعت بیشتر وقت نیست. مسئله نماز شب چه است یک دنیای دیگری است؛ حتی می‌گویند یازده رکعت است، نتوانستید سه رکعت، نتوانستید یک رکعت، می‌توانید ایستاده، نمی‌توانید نشسته، نمی‌توانید خوابیده، نمی‌توانید در حال راه رفتن بخوانید. آن آیه شریفه‌ای که نسبت به نبی مکرم است:

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا)

و پاسی از شب را (از خواب برخیز، و) قرآن (و نماز) بخوان! این یک وظیفه اضافی برای توست؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد!

سوره اسراء (۱۷): آیه ۷۹

یعنی رسیدن نبی مکرم به مقام محمود، منوط به این نماز شب است. بزرگان ما به نماز شب ملتزم بودند، آن هم نه نماز شبی که ما از اول تا آخر فرمان جای دیگر باشد.

در رابطه با مرحوم «سید شفتی» که از مراجع بزرگ بود، می‌گویند نیمه شب که مشغول نماز می‌شد، از شدت گریه، شانه‌هایش تکان می‌خورد. بغض گلویش را می‌گرفت، بعضاً یکی از اذکار نماز را چند بار تکرار می‌کرد که درست بشود.

می‌گویند به قدری خدای عالم چشم گریان به او داده بود که در اثر شدت گریه، پلک چشمانش زخم شده بود. می‌گویند در میان بزرگان ما مثل ایشان آدمی که بگا باشد نداریم.

امثال این قضایا در میان بزرگان ما زیاد است. در مورد مرحوم «کاشف الغطاء بزرگ» می‌گویند وقتی که نیمه شب برای نماز شب بلند می‌شد، آن‌چنان گریه می‌کرد که هر شنونده‌ای را منقلب می‌کرد. به طوری که گریه‌های ایشان برای افراد ضرب المثل بود.

یا خود «مقام معظم رهبری» یک تعبیری دارد می‌گوید: مرحوم «مطهری» برای نماز شب که بلند می‌شد آن‌چنان بلند گریه می‌کرد که در اتاق‌های دیگر هم صدای گریه آقای «مطهری» شنیده می‌شد.

ایشان می‌گویند: یک شب آقای «مطهری» مهمان ما بود، خیلی بلند بلند گریه می‌کرد. خانواده ما یک دفعه از خواب پریدند ترسیدند که چه اتفاقی افتاده است. بعد رفت دید که صدای گریه بلند مرحوم «مطهری» در نماز شب است!

خلاصه دوستان، مردان خدا اینچنین بودند. امام سجاد در «دعای ابو حمزه ثمالی» می‌گوید:

«اللَّهُمَّ وَ أَعِنِّي بِالْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِي»

خدایا به من توفیق بده به حال خودم گریه کنم!

مصباح المتهجد و سلاح المتعبد؛ نویسنده: طوسی، محمد بن الحسن، محقق/ مصحح: ندارد، ناشر:

مؤسسه فقه الشیعة، ج ۲، ص ۵۹۱

گریه، یک توفیقی است که به هر کس ندهند. ما باید درب خانه اهل بیت برویم و گریه کردن به حال خودمان را از این‌ها گدائی کنیم. و اگر خدا به کسی همچنین توفیقی داد، قدرش را بداند، شکرش را به جا بیاورد که خدای نکرده خدای عالم این نعمت را از او نگیرد.

در روایت داریم خدا نعمتی اگر به کسی داد قدرش را ندانست، خدا وقتی گرفت، دیگر این نعمت بر نمی‌گردد. تلاش کنیم ده دقیقه، نیم ساعت کمتر یا بیشتر، با سوز گریه کنیم.

من بارها گفتم «دعای کمیل»، «دعای ندبه»، «دعای ابو حمزه ثمالی» این که ما نیم ساعت شروع به خواندن کنیم خوب و خیلی عالی است. می‌گویید «کاشف الغطاء» هر شب در قنوت نماز وترش «دعای ابو حمزه ثمالی» را ایستاده از اول تا آخر می‌خواند!

ولی بعضی وقت‌ها تکه‌هایی از این دعاها را حالا فرق می‌کند روحیه آدم به چه می‌خورد، یک دفعه این است که انسان یک حالت تملقی به خدای عالم دارد:

«إِلَهِیْ إِنْ أَدْخَلْتَنِی النَّارَ فِیْ ذَٰلِكَ سُرُورٌ عَدُوِّكَ وَ إِنْ أَدْخَلْتَنِی الْجَنَّةَ فِیْ ذَٰلِكَ سُرُورٌ نَّبِیِّكَ»

دارد یک تملقی می‌کشد. یک دفعه نه، عصبانی می‌شود می‌گوید خدایا:

«لَئِنْ أَدْخَلْتَنِی النَّارَ لِأَخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّی لَكَ»

مصباح المتهدّد و سلاح المتعبّد؛ نویسنده: طوسی، محمد بن الحسن، محقق / مصحح: ندارد، ناشر:

مؤسسه فقه الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۶

می‌گوید: آن‌جا من را بیاندازی، حالا بعضی‌ها معنا می‌کنند که آن‌جا آبرو ریزی می‌کنم و می‌گویم: خدایا من دوستت داشتم، من را این‌جا آوردی! بعضی از بزرگان می‌گویند نه، می‌خواهد بگوید خدایا من را به آتش هم بیاندازی دوستت دارم.

«وَ مَا خَرَجَ حُبُّكَ مِنْ قَلْبِی»

مصباح المتهدّد و سلاح المتعبّد؛ نویسنده: طوسی، محمد بن الحسن، محقق / مصحح: ندارد، ناشر:

مؤسسه فقه الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰

تعبیری دیگری هم دارد:

«إِلَهِي لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَضْفَادِ...»

تا آن جایی که می‌گوید خدایا اگر من را به زنجیر بندی:

«وَجَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بَلَائِكَ وَ فَرَقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَحِبَّائِكَ مَا خَرَجَ حُبُّكَ مِنْ قَلْبِي»

مصباح المتهدّد و سلاح المتعبّد؛ نویسنده: طوسی، محمد بن الحسن، محقق / مصحح: ندارد، ناشر:

مؤسسه فقه الشیعه، ج ۲، ص ۸۴۷

این تکه‌هایی که با روحیه آدم سازش دارد را بگیرد و این را تکرار کند؛ بیست بار، سی بار، صد بار، دویست بار تکرار کند. در خود تکرار یک صفائی است که با یک بار گفتن این صفا نیست.

دارد که امام کاظم (سلام الله علیه) بعضی وقت، شب تا صبح در سجده‌اش گریه می‌کرد و همین یک جمله را می‌گفت:

«قَبِحَ الذُّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيُحْسِنِ الْعَفْوَ وَ التَّجَاوُزُ مِنْ عِنْدِكَ»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۴۸، ص ۱۰۸

فقط همین را تکرار می‌کرد. بعضی از جاها دارد:

«إِلَهِي إِنْ كَانَ قَبِحَ الذُّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيُحْسِنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی،

ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۹۱، ص ۱۴۲

امیدواریم که ان شاء الله خدای عالم به همه ما این توفیق را بدهد و ان شاء الله با شرمندگی وارد قبر نشویم.

«والسلام علیکم ورحمة الله»